

کیهان

انتقام به معنای **عقوبت** یا **نقمت** و عذاب‌های شدید و سخت که با کراهت شدید همراه است، جز در شرایطی خاص انجام نمی‌شود؛ زیرا خدا نیز اصل را بر «حمایت» خویش گذاشته است که خلقت براساس آن است(هود، آیه ۱۱۹)، اما مسامان‌یابی حق و حقیقت و اقامه عدالت و اجرای قوانین و سنت‌های الهی حاکم بر هستی، جز با عقوبت و انتقام شدنی نیست؛ زیرا «عفو» و گذشت نسبت به این افراد ظالم موجب گستاخی و خروج از دایره حق و عدالت می‌شود، در این صورت لازم استت تا خدا وجه دیگری از وجوه خویش را به نمایش گذارد که همان وجه جلالی اوست.

این گونه است که به جای «اکرام» و «انتقام» **الهی ظهور** می‌کند تا ظالم چنان مجازات و مظلوم یاری شود تا حق و عدالت تثبیت و اقامه گردد. بنابراین، خدا اصل را بر «اکرام» و «عفو» گذاشته است و مؤمنان نیز باید این گونه عمل کنند؛ اما وقتی شرایط به گونه‌ای است که جز با عقوبت و انتقام، حق و عدالت برپا نمی‌شود، لازم است تا مؤمنان نیز مانند خدا به اصل انتقام اهتمام ورزند تا این گونه از مظلوم نیز حمایت شود.

نویسنده در این مطلب با مراجعه به آموزه‌های قرآن، درباره ابعاد و ویژگی‌های انتقام از ظالمان در دفاع از مظلومان و یاری ایشسان سخن گفته است.

ماهیت انتقام خدا از ظالمان

انتقام الهی نسبت به اموری چون: کفر، شرک، اتراف و رفاه‌زدگی، فسق، ظلم، مکر علیه خدا، جرم، اسراف و انحراف جنسی، اعراض از آیات الهی، تقلید کورکورانه و تکذیب پیامبران، غفلت از آیات خدا، عهدشکنی و مانند آنها است.

ویژگی‌های انتقام الهی

نقمت در برابر نعمت است، بنابراین کسی که گرفتار نقمت می‌شود، از نعمت محروم می‌گردد.انتقام به معنای قراردادن شخصی در نقمت نوعی مجازات و عقوبت سخت و شدید است، زیرا نقمت چیزی است که انسان بدشدت از آن کراهت دارد و کسی که گرفتار انتقام الهی می‌شود، به شدیدترین نقمت و عقوبت گرفتار می‌شود.

معنای اصلی «نقم» انکار و تنفر و کراهت نسبت به چیزی است که می‌تواند زبانی و قلبی و رفتاری باشد. پس در معنای اصلی و ریشه‌ای این لفظ، هرگز معنی عقاب و کيفير نهفته نیست، بلکه چنان‌که راغب در مفردات الفاظ قرآن گفته است، انکار گاهی با زبان و گاهی با عمل است که همان عقاب و کيفر باشد. بنابراین، انکار عملی از لوازم معنی انتقام به شمار می‌رود، نه اصل معنای آن؛ این بدان معناست که منتقم در مقام نقمت بر آن است تا انکار خویش را به گونه‌ای نشان دهد که تاثیر گذار باشد؛ از همین‌رو، عقوبتی که منتقم می‌گیرد در انسان به قصد تشفی دل یا همان سرزنش همراه با تنفر است به هر نحوی که مناسب حال و مقام باشد.

انتقام در اصطلاح قرآنی نیز همان انکار است که احياناً ملازم یا عین عقوبت بوده است؛ البته هر گاه کيفير دهنده، بشر باشد، چنان که در قصاص انجام می‌شود، همراه با تلافی درآوردن به میزان آن، به دور از افراط و اسراف خواهد بود؛ ولی اگر منتقم، خدای متعال باشد، فقط به معنی کيفير دادن و اقامه عدالت و حق است.

قرآن چهاربار در مورد انتقام دشمنان از مؤمنان به کار رفته و سیزده‌بار در رابطه با انتقام خداوند از گناهکاران آمده است.

شبهه: «فرعون تصمیم گرفت همه پسر بچه‌ها را بکشد تا موسی نیز در میان آنها کشته شود؛ اما خدا نخواست موسی کشته شود و اراده خدا بر تر از اراده فرعون است.»
این نگاه ابدان ابراهیمی به ماجرای نجات موسی از کشتار فرعون است. عجیب اینجاست که طرفداران ادیان ابراهیمی، از خودشان نمی‌پرسند که خدایی که می‌توانست یک کودک را نجات دهد بی‌آنکه نظام جهان به هم بخورد یا اختیار کسی سلب شود، چرا همه کودکان با تعداد بیشتری از آنها را نجات نداد؟

پاسخ: حضرت موسی(ع) سومین پیامبر اولوالعزم و از نسل حضرت یعقوب(ع) است که مورد احترام و تکریم همه ادیان ابراهیمی می‌باشد. در قرآن کریم نیز بیش از هر پیامبر دیگری به داستان این نبی الهی پرداخته شده است. از جمله داستان‌های مطرح شده در قرآن کریم، نحوه نجات وی از چنگال فرعون، به‌واسطه وحی و الهامی است که در آن خداوند، مادر حضرتش را مخاطب ساخته و قلب او را بر این امر هدایت کرده است؛ اما سؤال اینجاست که خداوند در قدرت خدا امکان تعلق به نجات یک نفر (حضرت موسی) را داشت، چرا تعداد بیشتری از کودکان، به جهت اراده خاص حق، از چنگال فرعون، نجات پیدا نکردند.

در ادامه در قالب چند نکته به این پرسشی می‌پردازیم:
رفتار جبر آمیز، نافی مختار بودن انسان
در ابتدا باید به این نکته توجه داشت که خداوند انسان را خلق کرد و اراده کرد که انسان نیز بتواند در طول اراده الهی، اختیار داشته و قدرت خلق داشته باشد. آثار همدنان، یونسدگان، خیاطان، معماران و… همگی بر اثر یک مبدء قدرت اراده و خلقی است که خداوند در وجود انسان به ودیعه نهاده است. روشن است که جهانی که در آن موجودات مختار وجود داشته باشد، کامل‌تر از جهانی است که فاقد هر گونه موجود مختار باشد و ضرورت وجود انسان در صحنه هستی، به جهت اختیار اوست.

اعمال دخالت سستقیم از ناحیه الهی و توجه به مصلحت یک فرد از ناحیه خداوند تبارک و تعالی، از مصادیق رحمت خاص است اما رحمت الهی بی حساب و کتاب و اتفاقی صورت نمی‌گیرد، بلکه زمینه این لطف را نیز انسان، باید با اعمال و رفتار خود فراهم کند. از این‌رو این‌گونه نیست که رحمت خاص الهی نسبت به همه بندگان و همه اتفاقات به یک اندازه و به یک شکل باشد.

اما نکته‌ای که وجود دارد این است که انسان مختار، ضرورتاً انسانی است که هم بخواهد، هم بتواند و هم عملی سازد.

حال اگر کسی بخواهد از اراده خود سوءاستفاده کرده و کار بد کند، باید حقیقتاً آزاد باشد و اگر خداوند مانع کار بد او شده و یا اثر کار بد او را از میان ببرد (به طوری که گویی اصلاً کار بدی انجام نشده است) دیگر نام آن را نمی‌توان اختیار گذاشت، بلکه جرم مطلق است!

اصل در امر الهی، انتقام نیست؛ اما اگر شرایط به گونه‌ای باشد که جز درمان سخت از طریق انتقام نتوان مشکل را حل کرد، لازم است تا انتقام به عنوان آخرین ابزار مورد استفاده قرار گیرد؛ پس همان گونه که آخرین درمان درد دندان، کندن آن است یا غده سرطانی بدخیم را باید با عمل سخت جراحی کرد، لازم است تا با انتقام، ریشه ظالم را کند تا امنیت و عدالت دوباره بازگردد.

همچنین انتقام الهی نسبت به ظالمان و در راستای یساری مظلوم و اقامه عدالت است؛ از همین‌رو انتقام را از مصادیق عدالت محلی دانسته‌اند و «عفو» را از مرتبه احسان شمرده‌اند.

در نظر قرآن، یکی از صفات خدا «انتقام» است که ناظر به مقام جلالی و عزت او نسبت به ظالمان بر خود و خدا و خلق است؛ زیرا کسی که از حدود دین و سنت‌ها بیرون می‌رود و از عدالت به ظلم می‌گراید، جز به تجلی جلال و عزت الهی نمی‌توان اصلاح امر کرد و اقامه عدالت نمود؛ بنابراین، خدا برای حفظ نظام هستی که مبتنی بر حق و عدالت است، در اسمای جلالی از جمله «ذوالانتقام» تجلی می‌کند تا نسبت به ظالمان کاری را انجام دهد که ضمن حق و عدالت است. از همین‌رو در قرآن از «عزیز ذوالانتقام» که ظهور الهی در مقام «الواحد القهار» است، نسبت به ظالمان سخن گفته شده است.(ابراهیم، آیات ۴۵ تا ۴۸ زمر، آیات ۳۶ و ۳۷)

حسن فؤادیان

البته از نظر قرآن، انتقام الهی در دنیا و آخرت تحقق می‌یابد(دخان، آیه ۱۶؛ زخرف، آیات ۵۱ تا ۵۶)؛ زیرا عقوبت ظالمان حتی مسلمانان در دنیا برای آن است که اقامه حق و عدالت شود و قوانین آسمانی بر جامعه بشری حکم‌فرما شود. از همین‌رو یکی از فلسفه‌ها و اهداف اصلی حکومت اخرازمایی صالحان با آغاز ظهور امام مهدی(عج) اقامه عدالت با انتقام از ظالمان است(حدید، آیه ۲۵؛ انبیاء، آیه ۱۰۵)؛ چنان‌که در روایت آمده است: اَنَا بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي أَرضِهِ، وَ الْمُتَّقِيْنَ مِنْ عَدَائِهِمْ، مِنْ بَقِيَّةِ اللَّهِ (باقی‌مانده حجت‌های خدا) در زمین و از دشمنان او انتقام می‌گیرم.(کمال الدین: ج ۱، ص ۳۸۴)

شکی نیست که این دشمنان همان کسانی هستند که از دایره عدالت خارج شده و مصادیق ظالم شده‌اند؛ خواه این ظلم نسبت به خدا؛ از طریق خروج از عبودیت و بندگی باشد و خواه نسبت به خود از طریق همین خروج باشد و خواه نسبت به دیگران با خروج از همین امر باشد؛ زیرا اصول ظلم به خدا و خود و خلق جز با خروج از دایره نیت الهی تحقق نمی‌یابد؛ از همین‌رو در آموزه‌های وحیانی، ظلم به دیگران خواه خلق یا خالق همان ظلم به خود دانسته شده که با خروج از عبودیت انجام می‌شود.(ابراهیم، آیات ۲۵ تا ۴۸؛ زخرف، آیات ۵۱ تا ۵۶؛ سجده، آیه ۲۲)

همین‌رو این انتقام همواره با یاری و نصرت خدا و پیروزی و غلبه او و مظلومان همراه خواهد بود.(محمد، آیه ۴؛ شوری، آیه ۴۱؛ روم، آیه ۲۷)

از نظر قرآن، هر چند که دشمنان و ظالمان درصدد انتقام از مؤمنان و مظلومان هستند و آنان را در نقمت و عذاب شدید قرار می‌دهند، چنان‌که اصحاب اخذود و سحارحان مؤمن گرفتار چنین تقمّتی از سوی دشمنان شدند(بروج، آیات ۴ تا ۸؛ اعراف، آیات ۱۲۰ تا ۱۲۶) و انتقام‌گیری آنان هر چند سخت و شدید با زنده‌سوزی یا قطع اعضا و دست و پا و به صلیب کشیدن است(همان)، اما بسیار کوتاه است و با مرگ تمام می‌شود(همان)، ولی انتقام الهی بسیار سخت‌تر و دائمی است به طوری که حتی با مرگ از دنیا پایان نمی‌یابد و در قیامت با شرایط «نه مرگ و نه زندگی» استمرار می‌یابد.

عوامل انتقام الهی

انتقام الهی نسبت به اموری چون: کفر(آل عمران، آیه ۴؛ زخرف، آیات ۲۳ تا ۲۵)، شرک(دخان، آیه ۱۶)، اتراف و رفاه‌زدگی(زخرف، آیات ۲۳ تا ۲۵)، فسق(زخرف، آیات ۵۱ تا ۵۵)، ظلم(حجر، آیات ۷۸ و ۷۹؛ ابراهیم، آیات

اصل در امر الهی، انتقام نیست؛ اما اگر شرایط به گونه‌ای باشد که جز درمان سخت از طریق انتقام نتوان مشکل را حل کرد، لازم است تا انتقام به عنوان آخرین ابزار مورد استفاده قرار گیرد؛ پس همان گونه که آخرین درمان درد دندان، کندن آن است یا غده سرطانی بدخیم را باید با عمل سخت جراحی کرد، لازم است تا با انتقام، ریشه ظالم را کند تا امنیت و عدالت دوباره بازگردد.

۴۵ تا ۴۸)، مکر علیه خدا(همان)، جرم(سجده، آیه ۲۲)، اسراف و انحراف جنسی و لواط(حجر، آیات ۲۰ تا ۲۹)، اعراض از آیات الهی(سجده، آیه ۲۲)، تقلید کورکورانه و تکذیب پیامبران(زخرف، آیات ۲۳ تا ۲۵)، غفلت از آیات خدا(اعراف، آیه ۱۲۶)، عهد شکنی(اعراف، آیات ۱۳۵ و ۱۳۶؛ زخرف، آیات ۵۰ و ۵۵) و مانند آنها است.

از این آیات و مانند آنها به دست می‌آید که اصولاً انواع ظلم و خروج از مدار عدالت عامل اصلی انتقام الهی است؛ زیرا کفر و شرک اعتقادی و تکذیب پیامبران و رفتارهای ضداخلاقی و ضدمنجاری برخلاف دین الهی و سنت‌ها و قوانین آن است که انسان را گرفتار انتقام می‌کند. البته خدا همواره بر آن است تا به اشکال گوناگون از انتقام اجتناب کند و براساس «عفو» عمل کرده و به اصلاح امر بپردازد؛ چنان‌که مؤمنان را به این‌گونه عمل تشویق و ترغیب می‌کند(نساء، آیات ۴۸ و ۱۲۹؛ شوری، آیه ۴۰) از این‌رو حتی گاه با تهدید و ترساندن(زمر، آیات

حسین فؤادیان

۳۶ و ۳۷؛ زخرف، آیه ۴۱) و گاه با اتمام حجت از طریق یادآوری و عبرت‌گیری(زخرف، آیات ۲۳ تا ۲۵) بر آن است تا شرایطی پیش نیاید که دست انتقام از استین بر آید و عقوبتی سخت و شدید و کراهت‌آمیز تحقق یابد. خشم پیامبران الهی خودنمایی می‌کند؛زخرف، آیات ۵۱ تا ۵۵)، انتقام سخت انکار می‌شود که هلاکت را به دنبال خواهد داشت.(همان)

انتقام، آخرین گزینه

به هر حال، اصل در امر الهی، انتقام نیست؛ اما اگر شرایط به گونه‌ای باشد که جز درمان سخت از طریق انتقام نتوان مشکل را حل کرد، لازم است تا انتقام به عنوان آخرین ابزار مورد استفاده قرار گیرد، پس همان گونه که آخرین درمان درد دندان، کندن آن است یا غده سرطانی بدخیم را باید با عمل سخت جراحی کرد، لازم است تا با انتقام، ریشه ظالم را کند تا امنیت و عدالت دوباره بازگردد.

حضرت عیسی(ع) در این‌باره می‌فرماید: بَحَقِّ أَقْوَلْ لَكُمْ: إِنَّ الْخَرِيقَ لَيَقِفُ فِي الْبَيْتِ الْوَاحِدِ فَلَا يُزَالُ يُنْتَقَلُ مِنْ بَيْتٍ إِلَى بَيْتٍ حَتَّى يُحْتَرَقَ بُيُوتٌ كَثِيرَةٌ، إِلَّا أَنْ يُسْتَدْرَكَ، الْبَيْتُ الْأَوَّلُ فَيُهْذَمُ مِنْ قَوَاعِدِهِ فَلَا تَجِدُ فِيهِ النَّارَ مُخْلًا، وَ كَذَلِكَ الْقَالِمُ الْأَوَّلُ لَوْ أَخَذَ عَلَى يَدَيْهِ لَمْ يُوجَدْ مِنْ بَعْدِهِ إِمَامٌ ظَالِمٌ قِيَّامُتُوهُ (به، کما لو لم تجِد النار في البيت الأول خشيًا و ألواحا لم تحرق شيئا، حقیقت را به شما می‌گویم: اگر اتاقی آتش بگیرد، آن آتش پیوسته از اتاقی به اتاق دیگر سرایت می‌کند تا جایی که اتاق‌های

بسیاری می‌سوزد، مگر اینکه همان نخستین اتاق را دربایند و آن را از آتش و بیخ و بن براندازند؛ چرا که در این صورت جایی برای آتش نخواهد ماند. چنین است ستمگر نخست که اگر جزو دستش گرفته شود، دیگر بعد از او پیشوای ستمگری پیدا نخواهد شد که دیگران از او پیروی کنند؛ چنان‌که اگر آتش در اولین خانه، چوب و تخت‌های نیاید چیزی را نمی‌سوزاند. (بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۳۰۸، حدیث(۱۷)

بسیاری می‌سوزد، مگر اینکه همان نخستین اتاق را دربایند و آن را از آتش و بیخ و بن براندازند؛ چرا که در این صورت جایی برای آتش نخواهد ماند. چنین است ستمگر نخست که اگر جزو دستش گرفته شود، دیگر بعد از او پیشوای ستمگری پیدا نخواهد شد که دیگران از او پیروی کنند؛ چنان‌که اگر آتش در اولین خانه، چوب و تخت‌های نیاید چیزی را نمی‌سوزاند. (بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۳۰۸، حدیث(۱۷)

بسیاری می‌سوزد، مگر اینکه همان نخستین اتاق را دربایند و آن را از آتش و بیخ و بن براندازند؛ چرا که در این صورت جایی برای آتش نخواهد ماند. چنین است ستمگر نخست که اگر جزو دستش گرفته شود، دیگر بعد از او پیشوای ستمگری پیدا نخواهد شد که دیگران از او پیروی کنند؛ چنان‌که اگر آتش در اولین خانه، چوب و تخت‌های نیاید چیزی را نمی‌سوزاند. (بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۳۰۸، حدیث(۱۷)

بسیاری می‌سوزد، مگر اینکه همان نخستین اتاق را دربایند و آن را از آتش و بیخ و بن براندازند؛ چرا که در این صورت جایی برای آتش نخواهد ماند. چنین است ستمگر نخست که اگر جزو دستش گرفته شود، دیگر بعد از او پیشوای ستمگری پیدا نخواهد شد که دیگران از او پیروی کنند؛ چنان‌که اگر آتش در اولین خانه، چوب و تخت‌های نیاید چیزی را نمی‌سوزاند. (بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۳۰۸، حدیث(۱۷)

بسیاری می‌سوزد، مگر اینکه همان نخستین اتاق را دربایند و آن را از آتش و بیخ و بن براندازند؛ چرا که در این صورت جایی برای آتش نخواهد ماند. چنین است ستمگر نخست که اگر جزو دستش گرفته شود، دیگر بعد از او پیشوای ستمگری پیدا نخواهد شد که دیگران از او پیروی کنند؛ چنان‌که اگر آتش در اولین خانه، چوب و تخت‌های نیاید چیزی را نمی‌سوزاند. (بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۳۰۸، حدیث(۱۷)

وجود ندارد؛ ولی یک نوع رحمت‌ها هست که مقدماتش را انسان باید آکتساب کند و شامل هر کسی نمی‌شود. این رحمت که رحمت خداوند نامیده می‌شود، جز از طریق آکتساب، نازل شدنی نیست.^(۱)
با توجه به این نکته باید گفت: اعمال دخالت مستقیم از ناحیه الهی، توجه به مصلحت یک فرد از ناحیه خداوند تبارک و تعالی، از مصادیق رحمت خاص بوده و همان‌طور که گذشت، رحمت الهی بی‌حساب و کتاب و اتفاقی صورت نمی‌گیرد، بلکه زمینه این لطف را نیز انسان، باید با اعمال و رفتار خود فراهم کند. از این‌رو این‌گونه نیست که رحمت خاص الهی نسبت به همه بندگان و همه اتفاقات به یک اندازه و به یک شکل باشد.

چهارم اینکه، نجات یک فرد در وهله بعد می‌تواند به نحو طبیعی و مستند به رحمت خاص خداوند، آن هم به جهت اعمال شایسته او یا اطرافایش رقم بخورد؛ که در این باب ممت الهی داشته می‌فرماید: «بی تردید یکبار دیگر هم بر تو ممت دادم و آن زمان که به مادر ت آنچه را که باید الهام می‌شد، الهام کردیم.»^(۲) و نیز می‌توان نجات حضرتش را ممتی از سوی خداوند برای قوم بنی‌اسرائیل دانست که به برکت رهبری وی، نجات ایشان محقق شد و در این باب سستی نکند.^(۳)

پنجم، برتری، شهادت، شجره امیر، تهران، صدره ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۱۷۹. ۲. اعراف، آیه ۱۶۵. ۳. کهف، آیه ۸۲. ۴. آل عمران، آیه ۱۵۶. ۵. طه، آیه ۴۶. ۶. طه، آیات ۳۷ و ۳۸. ۷. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۸. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۹. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۰. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۱. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۲. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۳. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۴. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۵. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۶. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۷. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۸. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۹. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۲۰. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۲۱. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۲۲. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۲۳. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۲۴. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۲۵. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۲۶. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۲۷. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۲۸. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۲۹. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۳۰. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۳۱. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۳۲. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۳۳. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۳۴. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۳۵. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۳۶. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۳۷. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۳۸. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۳۹. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۴۰. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۴۱. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۴۲. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۴۳. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۴۴. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۴۵. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۴۶. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۴۷. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۴۸. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۴۹. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۵۰. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۵۱. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۵۲. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۵۳. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۵۴. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۵۵. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۵۶. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۵۷. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۵۸. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۵۹. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۶۰. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۶۱. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۶۲. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۶۳. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۶۴. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۶۵. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۶۶. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۶۷. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۶۸. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۶۹. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۷۰. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۷۱. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۷۲. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۷۳. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۷۴. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۷۵. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۷۶. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۷۷. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۷۸. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۷۹. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۸۰. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۸۱. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۸۲. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۸۳. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۸۴. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۸۵. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۸۶. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۸۷. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۸۸. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۸۹. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۹۰. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۹۱. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۹۲. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۹۳. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۹۴. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۹۵. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۹۶. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۹۷. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۹۸. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۹۹. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۰۰. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۰۱. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۰۲. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۰۳. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۰۴. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۰۵. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۰۶. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۰۷. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۰۸. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۰۹. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۱۰. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۱۱. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۱۲. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۱۳. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۱۴. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۱۵. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۱۶. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۱۷. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۱۸. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۱۹. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۲۰. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۲۱. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۲۲. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۲۳. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۲۴. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۲۵. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۲۶. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۲۷. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۲۸. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۲۹. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۳۰. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۳۱. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۳۲. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۳۳. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۳۴. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۳۵. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۳۶. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۳۷. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۳۸. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۳۹. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۴۰. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۴۱. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۴۲. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۴۳. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۴۴. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۴۵. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۴۶. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۴۷. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۴۸. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۴۹. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۵۰. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۵۱. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۵۲. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۵۳. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۵۴. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۵۵. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۵۶. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۵۷. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۵۸. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۵۹. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۶۰. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۶۱. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۶۲. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۶۳. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۶۴. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۶۵. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۶۶. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۶۷. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۶۸. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۶۹. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۷۰. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۷۱. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۷۲. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۷۳. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۷۴. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۷۵. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۷۶. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۷۷. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۷۸. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۷۹. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۸۰. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۸۱. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۸۲. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۸۳. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۸۴. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۸۵. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۸۶. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۸۷. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۸۸. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۸۹. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۹۰. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۹۱. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۹۲. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۹۳. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۹۴. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۹۵. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۹۶. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۹۷. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۹۸. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۱۹۹. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۲۰۰. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۲۰۱. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۲۰۲. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۲۰۳. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۲۰۴. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۲۰۵. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۲۰۶. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۲۰۷. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۲۰۸. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۲۰۹. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۲۱۰. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۲۱۱. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۲۱۲. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۲۱۳. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۲۱۴. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۲۱۵. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۲۱۶. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۲۱۷. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۲۱۸. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۲۱۹. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۲۲۰. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۲۲۱. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۲۲۲. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۲۲۳. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۲۲۴. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۲۲۵. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۲۲۶. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۲۲۷. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۲۲۸. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۲۲۹. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۲۳۰. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۲۳۱. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۲۳۲. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۲۳۳. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۲۳۴. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۲۳۵. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۲۳۶. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۲۳۷. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۲۳۸. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۲۳۹. طه، آیات ۲۲ و ۴۲. ۲۴